



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



ف، هیرمند

۲۰۲۲/۰۵/۳۰

گذر شتابزده ای بر "جنگ شناسی"

اخیراً دنیای ما باز با جنگی مواجه است که لافل برای نسل نو اروپایی ها کمی آنی و جدید می نماید ولی برای باشندگان مثلاً شرق میانه و جنوب آسیا در کنج و کنار افریقا و یگان موج کوچک آن در امریکای لاتین پدیده عجیبی نبوده است. اما تهدید به "جنگ" و نشان دادن های جنگاوران به همدیگر شان در دنیای ما همیشه وجود داشته است به این مناسبت سوژه "جنگ شناسی" مثل هر زمانی موضوع تازه و روز خواهد بود. در این نوشته نظر گذرا و شتابزده به "جنگ شناسی" خواهیم داشت، شاید مطالب این نوشته تا حدی آگاهی های ما را در باره جنگ توسعه بدهد.

بدانیم که "جنگ شناسی" بی توجه به "جامعه شناسی جنگ" یک شناخت کامل را برای ما ارائه نخواهد داد، به این جهت مقاله دوم این تعمق به "جامعه شناسی جنگ" اختصاص خواهد داشت، زیرا جنگ شناسی معمولاً موارد مختص به جنگ - نه از جایگاه علوم نظامی، بلکه از موقف علوم اجتماعی و سیاسی - را به بررسی خواهد گرفت، در حالیکه جامعه شناسی جنگ، مسایل جنگ و جامعه انسانی و اثرات متقابل این دو را تحت ارزیابی قرار خواهد داد، اگر بتوان گفت جنگ شناسی مطروفا و جامعه شناسی جنگ "ظرف" موضوع معین خواهد شد.

در زندگی سیاسی جوامع انسانی جنگ همیشه وجود داشته است و مثل هر پدیده اجتماعی در جریان زمان در کنار فرهنگ عمومی جوامع جنگ هم متحول و متکامل گردیده است، جنگ نیز در همان شیوه و طرز نخستین کلاسیک خود توقف نکرده بلکه اشکال خود را همگام با تحولات فکری، پلانگذاری های جنگی، مدیریت جنگ، تکنولوژی و ابزار جنگی متکامل و مدرن، همگام ساخته است. با این همه، عنوان "جنگ شناسی" در علوم اجتماعی در نیمه اول قرن بیستم جا باز کرده است.

Polemologie یا "جنگ شناسی" علم جنگ، مطالعه شکلها، عملکرد ها، علت ها و نتایج حاصل از آنرا زیر بررسی قرار میدهد، در بررسی های متذکره جنگ به حیث یک پدیده اجتماعی شناخته شده است، علم جنگ شناسی در سال 1946 توسط "بوستول گستون" به صفت یکی از شاخه های علوم روابط بین المللی معرفی گردید، "گستون" جنگ را بیشتر یک پدیده برون کشوری می شناخت، شاید به این مناسبت که در دوران او "جنگ های داخلی" محدود بوده اند، لذا آنرا در ردیف "علوم روابط بین المللی" جا داده بوده است.

گرچه تحلیل های مطالعات جنگ شناسی حایز جذابیت و هیجان برانگیز خاص خود می باشد، اما چون جنگ به مثابه یکی از راه های مؤجه برای رسیدن به اهداف سیاستمداران طرح میگردد، عده ای از جامعه شناسان مسیر اندیشه جنگ شناسی را - با محتوای دیدگاه "گستون" - نوعی توجیه و مشروع گردانی "خشونت" استنتاج میکنند، یعنی "وقتی به جنگ ابعاد سازنده گی و بعضاً وقوع آن اجتناب ناپذیر نمایانده می شود، خود به نحوی "خشونت" را صیغه مشروع تلقی خواهند کرد." استدلال می شود که در باره جنگ در حوزه حقوق و روابط بین المللی چندین معانده، قرار داد، قطعه نامه ها و دیگر اسناد حقوقی معطوف بوده است که در باره صلح، به این اندازه اسناد حقوقی با اهمیت طرح نه گردیده است، پس چطور ممکن خواهد بود در علوم اجتماعی میحی مهمی به نام جنگ نداشته باشیم

آثار و متون علمی مربوط به "جنگ" نشان میدهد که تشخیص و تعریف اصطلاح جنگ از دوران کلاسیک تا حال مورد مناقشه بوده و تغییرات جدی را پذیرفته است، این تغییرات از واقعیت تحولات عملی و عینی "جنگ" نشأت میکند، دیروز ها جنگ ها ساده و قابل شناسایی ساده بودند امروزه اگر از یک سو جنگ ها خصوصیات خاص خود شان را در ماهیت خویش دارا هستند، سیمای آشکار و پنهان جنگ ها برای محققان و جامعه شناسان وضعیت گسترده ای را به مشاهده میگذارد که استنباطات و تعاریف دیروزی برای "جنگ های متکامل" امروزی را ناکامل معرفی کرده و یا آنرا ناتوان در بیان حقیقی جنگ های کنونی می دانند

این روز ها که دنیای ما رنج یک جنگ دسیسه آمیز و تجاوزکارانه را تحمل می کند، پیرامون جنگ سوالات زیادی مطرح میگردد پرسش های که به حوزه های علمی مختلفی تعلق میگیرد، به علوم نظامی، علم حقوق، علوم سیاسی و... موضوع پژوهش جنگ هنوز بیشتر گسترده خواهد شد، اگر ابعاد فرهنگی را نیز به یکی از دیدگاه های که در باره جنگ مطالبی خواهد داشت، بی افزایشیم.

یک فعل و عمل چه خصایلی را باید دارا باشد که بتوان به آن اسم "جنگ" را به کار برد، به یاد ما باشد که یکی دو اصطلاح دیگر نیز داریم که بعضاً به جای جنگ به کار گرفته می شود؛ مبارزه و مجادله.

"جنگ" نیز نوعی از مبارزه و مجادله است. ولی در عمل ما به مجادله و یا مبارزه ای ترم جنگ را استفاده میکنیم که "مسلحانه" باشد. اما بآنهم در دوران کنونی به عملیه های متعدد پیشاوند جنگ را به کار می برند، مثل "جنگ تبلیغاتی"، "جنگ تصاویر"، "جنگ روانی" و... ولی اصطلاح مبارزه و مجادله را به عملیه های به کار میگیریم که به فعالیت های سیاسی و اجتماعی محدود گردد که در آن عنصر جنگ فزیک با افزار های واقعی جنگ، به کار نه رفته باشند. در حالیکه برای "جنگ مسلحانه" اصطلاح محاربه (اصطلاح عربی) را نیز به کار می بریم، چنانچه در گذشته ها "وزارت دفاع" موجود را "وزارت حربیه" می نامیدند، ولی چون از این اسم کمی تمایل جنگ طلبانه برداشت میگردید، نام آنرا به "وزارت دفاع" تغییر دادند، حالا تقریباً تمام کشور ها وزارت جنگ شانرا بنام وزارت دفاع نام میبرند، ایالات متحده نیز وزارت حربی اش را به نام وزارت دفاع (پنتاگون) یاد میکند. تا اگر این وزارت جنگی بکند، فقط "جنگ دفاعی" فهمیده شود.

با آنکه علما در یک تعریف برای جنگ توافق لازم را ندارند اما تعریفی را که حالا برخی از حقوقدانان برای جنگ ارائه میدهند چنین است: «جنگ» با معنی واقعی اش به اقدامات و اعمالی به کار برده می شود که به صورت اقدام گروهی و فزیک با توسل به زور و اسلحه و جنگ افزار های واقعی برخورد مسلحانه با نیت خصمانه به قدر کافی جدی و طولانی میان گروه ها، یک دولت و کدام گروه، دو دولت و یا چندین دولت به عمل آورده شود و باعث حذف و یا مصدوم شدن فزیک یکی از جوانب گردد و زمینه شکست و یا پیروزی و یا میان این هردو (متارکه و قطع مخاصمت) را پدید آورد». در این تعریف عنصر غیر مادی "قصد یا نیت" و عنصر "سازمان یافته" در نظر گرفته شده که غالب حقوقدانان تأکید بر وجود این دو عنصر در تعریف جنگ را داشته اند.

تعریف سیاسی جنگ همان تعریفی است که "کلوزویتز" از جنگ ارائه کرده است: «جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر»

نوعیت جنگ ها بر اساس هدفی تعیین و مشخص می شود که جنگ آنرا دنبال میکند، با تذکر اینکه جوانب و جناح های مختلف بنا بر سود و ضرری که در جنگی دارند جنگ را به همان اسم نامگذاری میکنند، طور مثال یک جنگ داخلی میان یک گروه و دولت بر حال آن اگر به مقصد تغییر نظام سیاسی باشد، جناح های موافق به تحول، این جنگ را مثلاً تحول مترقی و یا به کدام اسم خوشبینانه ای دیگر نام می برند در حالی که مخالفان، آنرا جنگ داخلی، شورش، اغتشاش و... میدانند، به این جهت نوعیت جنگ های که در این جا فهرست می شود خیلی ها نسبی و موردی خواهند بود یعنی در تشخیص نوعیت و ماهیت جنگ باید خصایلی عام و خاص آنرا در نظر گرفت مانند جنگ تجاوز کارانه...؟! جنگ میهنی... "جنگ تدافعی... جنگ منطوقی، جنگ های استعماری، جنگ های آزادیبخش و... و شاید هر یک از این گونه جنگ ها تعدد و گونه های خودشان را داشته باشند، چه یک جنگ به ظاهر "جنگ داخلی" ولی در واقع می تواند یک "جنگ نیابتی" باشد که با جامه جنگ داخلی پوشانیده شده است و باز جنگ داخلی می تواند در محتوایش جنگ قومی، مذهبی، منطوقی و... باشد، چنانچه بعد از اشغال عراق توسط امریکایی ها جنگ های به ظاهر داخلی عراق نوعی جنگ چند بُعدی بوده است، گاهی مذهبی و آنهم به تحریک ایران همسایه که سعی بر آن داشته تا گروه های طرفدار خودش به قدرت دست یابند که جنجال و معضله اش تا حال لاینحل باقی مانده است

جنگ ها با مفهوم عام و با محتوی و ماهیت خاص آن لافل این صورت ها را خواهد داشت: جنگ با آرمان اخلاقی، جنگ فاقد آرمان اخلاقی، جنگ عادلانه، جنگ تدافعی، جنگ تعرضی، جنگ نیابتی، جنگ میهنی، جنگ آزادیبخش، جنگ های استعماری، جنگ تجاوزکارانه، جنگ های مذهبی، جنگ های نژادی و تباری، جنگ غیر عادلانه، جنگ گرم، جنگ مغلوبه و... بعضاً جنگ ها را با در نظر داشت شیوه و طرز آن نیز مسما می کنند، مانند جنگ دریایی، جنگ هوایی، جنگ زمینی.

جنگ تمام عیار توجه به ماهیت یک جنگ دارد که همه صفات و خصایلی یک جنگ متعارف و معیاری را داشته باشد. در بخش انواع جنگ ها جنگ کامل "la guerre global" به جنگی اطلاق میگردد که به تمام عرصه ها و حوزه های زندگی سرایت کرده باشد که تقریباً تمام ابعاد جامعه در جنگ درگیر شوند و یا ناگزیر به آن پیوند بخورند، یعنی جنگ در این نوع خود محدود به برخورد های نظامی باقی نمی ماند بلکه عرصه های دیگر مانند، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و امور اجتماعی و نفوس کشور های داخل جنگ را در می نوردد. ؛ موریس پییر تون می نگارد که: «جنگ از امر مربوط به اردو - به حیث یک دسته نخبه - به امر مربوط به جامعه به طور کلی و از کاربرد محدود عقلانی زور، به خشونت افسار گسیخته تغییر خواهد یافت...»

جنگ های استعماری فعلی که به صورت جنگ های نیابتی خشن و محیلانه پلان میگردد، در آن رقیب ناگزیر به شرکت در این جنگ می شود، کشور محل محرکه - کشور میدان جنگ - چنان با مصایب جنگ درگیر ساخته می شود که به خاطر منافع ملی اش هم اگر شده، در جنگ سهم میگیرد و یا سردمداران کشور میدان جنگ، به جنگیدن استخدام می شوند این حالت نقش کشور محل محرکه را گاهی در هیأت یک نهضت و وطنخواهانه که از میهن خود به دفاع پرداخته و در یک جنگ تدافعی و آزادیخواهانه درگیر شده است پیش چشم ما قرار میدهد و زمانی هم در کسوت یک اجیر و استخدام شده جانب یا جوانب درگیر جنگ نیابتی را به شناسایی می گذارد.

جنگ پیشگیرانه (وقایعی) به جنگی اطلاق می شود که دولتی خویش را در معرض یک خطر بالقوه و یا بالفعل احساس کند و به این جهت به "جنگ پیشگیرانه" متوسل گردد، تا از آسیب رسی به منافع اش، جلوگیری به عمل آورد، این نوع جنگ - اگر به واقعیت استوار باشد - نوعی جنگ دفاعی تشخیص خواهد شد ولی تثبیت یک جنگ پیشگیرانه به "جنگ تدافعی" بس ساده نخواهد بود؛ آیا خطر بالقوه و مخصوصاً خطر بالفعل جداً و واقعاً به استقامت اهدافی بوده که کشور آغازگر جنگ پیشگیرانه، آن اهداف را متعلق به خود میدانسته است...؟

ولادیمیر پوتین حین حمله به اوکراین در ماه فبروری سال جاری فقط از تحرکات "عملیات ویژه" نام گرفت، بعداً این عملیات ویژه را "اقدام پیشگیرانه" مسما نمود و دلایل و مدارکی که ارائه کرد، جنگ پیشگیرانه را بر اقدامات اش مصداق میداد، تحرکات ناتو و توسعه دامنه فعالیت های این پیمان به طور انکار ناپذیری عمل پیشگیرانه پوتین را مؤجه و نوعی دفاع وقایعی به اثبات می رساند؛ حامیان دولت اوکراین به مشکل پاسخی به این دلایل پوتین خواهند داشت. همچنان نقض "قرارداد مینسک" از سوی غرب تعرض پوتین به اوکراین را نوعی حالت تدافعی پیشگیرانه مطرح خواهد کرد، زیرا در نص قرارداد مذکور به نحوی بر ثبات و مصونیت منافع اتحاد شوروی سابق تعهد به عمل آمده بود که این عهد از سوی غرب نقض شده، تلقی می شود.

اما با این همه تخطی از مندرجات منشور ملل متحد (ارتکاب تجاوز) و نیز بر اساس کنوانسیون های مربوط ارتکاب جنایات ضد بشری از سوی طرف های جنگ به جای خودش باقی می ماند.

مشکل اینجاست که غالباً دولت های مهاجم و آغازگر جنگ برای حق به جانب بودن شان با شهید نمایی تمام، خود را در معرض به یک خطر نشان می سازند و گاهی بعضاً اثبات واقعیت "مواجه بودن به خطر" یک دولت، خیلی غامض و پیچیده ظاهر می شود، که این پیچیده گی سبب می گردد تا متوسل شدن به یک جنگ تدافعی پیشگیرانه واقعاً مؤجه و انصافاً لازم، با یک بهانه پردازی کذایی جهت پوشانیدن یک تخطی مثلاً "جنایت علیه صلح" تفکیک و تشخیص شده نتواند.

جنگ ابزار های امروزه یکی از عناصر مهم تعیین کننده در برد و باخت جنگ محسوب می شود، همانطور که همین عنصر حالا حد و مرز جدی در توسعه و ختم جنگ نیز بعضاً نقش اساسی را بر عهده میگیرد، "مک نیل" (1983) این فرگشت و یا تکامل را "صنعتی شدن جنگ" نام گذاری نموده است اگر دیروزها عناصر دیگری در تعیین حدود جنگ و ادامه و ختم آن نقش داشتند، حالا ابزار های مهم جنگی هستند که به حیث حدی در تداوم و پایان جنگ اثرگذار می باشند. پایان فاجعه بار جنگ جهانی دوم در منطقه آسیا میان جاپان و ایالات متحده آمریکا با استعمال بمب اتمی در هیروشیما و ناگاساکی، اولین و دهشتناکترین مثال نقش ابزار های کشنده دسته جمعی جنگی، در تعیین سرنوشت جنگ بوده است. اکنون نیز نگرانی از تداوم جنگ در اوکراین و ملاحظه کاری های دست اندرکاران پنهان در فاجعه اوکراین است نگرانی از اینکه مبدا رویه های اتخاذ شده پای ابزار های جنگی نوین - دارای خصوصیت کشتار های دسته جمعی و حذف خصایل طبیعی محیط زیست - را به میدان کشیده و سبب گردد...

میثت جنگ ابزار های مجاز و غیر مجاز و کاربرد آن در جنگ ها مبحث جداگانه ای است که در موضوع رویدست به آن پرداخته خواهد شد.

در زمان کنونی به سبب تحولات جدی در طرح های سیاسی، نظامی و استخباراتی، کشاندن یک دولت، در یک جنگ، ذریعه "توطئه" نامتحمّل نیست و نیز گاهی ممکن است هر ادعای بر حق مصدوم بودن یک کشور، باعث آغاز یک جنگ گردد.

در زمان جهانی ما دولت های حریص با پلان های استراتژی یک پیچیده ای شان، دول رقیب و خصم را به شیوه های سحر گونه، به جنگیدن و سوسه میکنند، یا ناگزیر به جنگ کردن می نمایند، تا منابع و امکانات بشری، مادی و معنوی کشور رقیب و یا خصم به هدر برود تا دولت های مدسس در رقابت ها دست بلند بیابند انگار رقیب را در یک "جنگ فرسایشی" آغشته می نمایند. یا قابلیت ها و توانایی های رقیب را در یک جنگ از قبل طرح شده، به آزمایش میگیرند، واضح است جنگ فرسایشی نیاز به طویل گردانی مدت جنگ دارد که این طوالت میعاد، جز خصایل جنگ فرسایشی شمرده می شود. جنگ نیابتی غالباً تابع اراده کشور میدان جنگ نبوده و لذا بر خط منافع آن کشور قرار نمی داشته باشد، زیرا استراتژی، تاکتیک، نیت، زمان و مدت جنگ، تعیین بودجه و نوع سلاح ها و شیوه های جنگی همه و همه بر وفق منافع و استراتژی کشور و یا کشور های تحریک کننده جنگ نیابتی عیار میگردد، کشور نائب یا کشور میدان جنگ نقش یک بازیگر قربانی را به صورت عینی و عملی حمل میکند.

گرچه پایان مرحله جهانی شدن آغاز گردیده است ولی تا هنوز اثرات منفی این مرحله بر دنیای ما نافذ است. در دنیای گلوبل یا جهانی شده ای ما اثرات و آسیب های جنگ های دارای ماهیت بزرگ آن نیز گلوبل و همه گیر خواهد بود که فاجعه اوکراین مثال آنرا برای ما ارائه کرده است.

رابرت بلدسو- بوسچک در دکشنری حقوق بین الملل خود *Le dictionnaire de droit international*

جزئیات مهمی را در باره "حالت جنگ" متذکر شده است که حصه های از آن در اینجا نقل می شود: «در وضعیت یا شرایط خصومت مسلحانه بین دو و یا چند دولت جنگ به صورت های آتی به وقوع می پیوندد: از طریق اعلان جنگ، اقدامات نیرو های مسلح یک یا چند دولت به قصد ضمنی مخاصمت، ولی نیز بدون چنین قصدی که جانب دیگر آنرا "جنگ" تلقی کند.

اقدامات نظامی متداوم و جدی که خصایل "حالت جنگ" را حایز باشد...»

حقوقدانان در توصیف "حالت جنگ" توافق نظر ندارند، آنچه رویهمرفته موردی که اکثریت به آن نگاه توافق نشان میدهند اینکه "حالت جنگ" (l'état de guerre) حالتی است که اگر "اعلان جنگ صورت گرفته باشد ولو جوانب ذیدخل هنوز اقدام به مخاصمه مسلحانه نکرده باشند، حالت فی مابین شان "حالت جنگ" شناخته خواهد شد؛ چنانچه بعد از وقوع حادثه 11 سپتامبر 2001 جورج دبلیو بوش "حالت جنگی" را اعلام نمود که نتیجه اش اشغال افغانستان بود. اگر "حالت جنگ" موجودیت عینی آن باشد، حالت جنگ وجود خواهد داشت بی توجه به این امر که نیت و مقصد طرف، طرفین و یا طرف ها چه باشد، اما باید اقدامات و تحرکات طرف ها به اندازه ای باشد که بتوان به آن "حالت جنگ" را به کار برد.

اگر عنصر ذهنی و غیر عینی را به کار ببریم، می شود گفت که حالت جنگ زمانی برقرار خواهد شد که طرفین یا طرف ها بخواهند که "حالت جنگ" وجود داشته باشد ولو اقدامات مسلحانه به عمل نیامده باشد. حقوقدانان روابط بین المللی همه به این امر موافق اند که بنابر پیچیدگی های امروزی در تشخیص حالت جنگ و حالت صلح، دشوار است مشخصه های قاطعی را ردیف نمود.

غالباً دولت ها از صدور اعلان جنگ خود داری میکنند، زیرا صدور این اعلان مسئولیت وقوع هر ناگواری را برعهده آغازگر جنگ (اعلان کننده جنگ) می گذارد و نیز برای غافگیر نمودن خصم و یا منطقه مورد اشغال از علنی نمودن آغاز جنگ اجتناب کرده می شود؛ در اپریل 1978 م "جیمی کارتر" رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا به دولت شوروی به رهبری "لیونید برژنئف" هشدار داد که قصد اشغال افغانستان را دارد، اما روسها این ادعا را رد نمودند ولی درست سه چهار روز بعد از این هشدار روسها بیش از صد هزار عسکر خود را در افغانستان پیاده کردند وقتی امریکایی ها به روس ها عنوان دروغگو را نثار نمودند، شوروی ها پاسخ دادند که "ارسال عساکر...!!" به تقاضای دولت قانونی افغانستان صورت گرفته است که نه یک اشغال می باشد و نه یک "جنگ...!!" بعداً وقایع نشان داد که آن اشغال آغاز یک جنگ ویرانگر و خانمانسوز بود، گرچه ایالات متحده آمریکا هم به دلسوزی، از اشغال افغانستان هشدار نه داده بود، آن کشور صرف در "جنگ سرد" درصدد رسواگردانی رقیب خود بود و نه در چرت اشغال افغانستان.

قبل از تجاوز روسیه فدراتیف به اوکراین جهان مشاهده میکرد که ولادیمیر پوتین بیش از صد هزار قوای نظامی خود را در نزدیکی سرحدات اوکراین جابجا کرده بود، اعتراضات غرب مبنی بر اینکه روسها نیت تجاوز به اوکراین را دارند، فقط با این پاسخ روسیه مواجه میشد که این صرف یک "مانور" نظامی است و کدام نیت جنگ و تعرضی مطرح نیست، اما بعداً این تجاوز تحقق یافت و نام آن از سوی پوتین "عملیات ویژه" گذاشته شد.

در هردو مثال افغانستان و اوکراین، دولت های آغازگر جنگ، از دادن عنوان "جنگ" و "تجاوز" به اقدامات نظامی شان ظفره رفته و اجتناب میکنند، تا از مسئولیت های ناشی از آغازگری یک جنگ و تخطی های خلاف اصول بین المللی مبری دانسته شوند. این را نیز در دنیای جهانی شده ای امروزی هم باید در نظر گرفت که دول در حال جنگ سعی بر جلب نظر مثبت ذهنیت عامه جهانی بر رفتارها و واکنش های شان دارند تا پشتیبانی هواخواهان و سایر عناصر جهانی را حفظ و روزی بر این ذهنیت "نیک و مثبت جهانی" ناظر بر اعمال شان استناد نمایند، بناءً سعی میکنند هر چه بیشتر هرگونه مسئولیت ناشی از اعمال مسلحانه شان را از خود دور نگه دارند.

توجه باید داشت که عواملی که سبب تحریک و تحمیل آغاز یک جنگ بر کشور شروع کننده اقدامات مسلحانه جنگی می شود، ممکن است عنصر تخفیف گر تخطی باشد که شاید در کاهش مسئولیت شروع جنگ نقش داشته باشد و نه به ابطال کامل مسئولیت های ناشی از وقوع تجاوز و جنگ.

قبل و مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ های زیادی بدون اعلان جنگ به وقوع پیوسته است، به منظور تعیین وضعیت حقوقی این حالات، سازمان های بین المللی و کشورها به جای کاربرد اصطلاح حالت جنگ، اسم "برخورد های مسلحانه" را به کار می برند تا طرف های جنگ از مسئولیت های آغازگری جنگ خویش را مصون تلقی نمایند.

دولت یا دول در حال جنگ، با صدور اعلامیه های رسمی، موضع خود و مواضع سایر دولی را که به نحوی منافع شان با اقدامات نظامی و خصمانه دول در حال جنگ متأثر میگردد، معین و مشخص می نمایند تعیین مواضع سایر دول ناظر بر جنگ چنین خواهد بود ؛

- دولت یا دول متحد

- دولت یا دول دوست

- دولت و یا دول بیطرف

- دولت یا دول غیر دوست

- دولت و یا دول خصم.

اسباب وقوع جنگ در تاریخ بشریت خیلی ها متنوع و متعدد اند که نمی شود یکی دو علت را عمده محسوب نمود، بلکه هر جنگی مورد به مورد اسباب وقوع خودش را دارد اما موارد زیرین از مشهودترین های آن خواهد بود:

- بدست آوردن اراضی وسیع جهت کسب منابع حیاتی

- توسعه ساحة ارضی به مقاصد دیگر مانند ایجاد یک دولت مقتدر و بزرگ یا امپراطوری و آقایی کردن بالای سایرین و ضعفا

- اشغال مناطق به منظور دسترسی به محلات یا مناطقی که از لحاظ نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا دینی فرصت های مناسب را به دولت توسعه گر مساعد میگرداند.

- درهمکوبی و مغلوب نمودن دولتی که خصم دانسته شده و حضور و یا حضور نیرومند آن برای دولت جنگاور، مخاطره آمیز باشد.

- به خاطر دفاع از موجودیت و تمامیت خودی و متوسل شدن به جنگ جهت دفع خطر

- در مرحله کنونی تاریخ یکی از علل مهم و پنهان بروز و وقوع برخی از جنگ ها، ایجاد بازار به منظور فروش و عرضه تسلیحات مورد استعمال طرف و یا طرفین جنگ می باشد که سیستم سرمایه داری مسلط بر دنیای ما شاید بازار یا مارکیت خون و آتش مردمان مظلوم کشور های "به جنگ انداخته شده" را پر منفعت یافته باشد.

- مطیع و برده ساختن مناطق متصرفه به مقصد توسعه و یا تحمیل نژاد، عقاید، ایدئولوژی و سیستم زندگی خود. در دوران کلاسیک دولت های جنگاور، همینکه زور داشتند، برای "برحق" بودن شان در جنگیدن، دلیل اساسی دانسته می شد، ولی از چند سده به این سو، جنگاوران - جهت عاقبت اندیشی شکست در جنگ - سعی میکنند برای توجیه جنگیدن ایشان بینی خمیری در نظر داشته باشند؛ و این امر زمینه ردیف کردن علت یا علل معقول و حقوقی که متوسل شدن به جنگ را امر اجتناب ناپذیر خاطر نشان بسازد، برای شان مطرح و ضروری می سازد.

- جنگ های آزادی بخش و ضد استعماری؛ که شامل جنگ های مبارزاتی در سطوح داخلی و خارجی در برابر غارتگران داخلی و خارجی به منظور از میان بردن استثمار و غارت به وقوع می پیوندد.

پایان